

عام مؤخر از خاص

کریم حکیمی فرد

دوره جامع فرهنگ و علوم اسلامی

چکیده: فقه، علم خطیر استنباط احکام شرعی از منابع تفصیلی؛ و اصول که مهمترین مقدمه علم فقه است مجموعه قواعدی است برای ممکن ساختن این استنباط. عام مؤخر از خاص از جمله مباحث اختلافی علم اصول است و آنچه در آن مورد بحث است اینکه: در صورت تأخر عام از خاص، عدم همزمانی دو دلیل، برقراری نسبت عموم و خصوص مطلق، امکان نسخ حکم اول، وجوب عمل به حکم، حکمت و عقل صادرکننده و عدم امکان جمع بین دو حکم در مصادیق مشترک؛ دلیل دوم را باید ناسخ بدانیم یا مخصص؟ در این نوشتار سعی شده است تا در جهت حل اختلاف، ملاک و معیاری صحیح ارائه شده، در این راستا صور دیگر از حالت های ممکن عام و خاص بررسی شود.

کلید واژه: اصول فقه، الفاظ، عام و خاص، عام مؤخر از خاص.

سر مسأله (تقریر بحث)

در فرض وجود دو دلیل که هر کدام حکم (یا فرمانی) را ثابت کنند- با دارا بودن شرایط زیر- در ناسخ بودن یا مخصص بودن دلیل دوم اختلاف است^۱:

۱- فرمان صدور هر دو معلوم بوده و عرفاً همزمان نباشند.^۲

۲- از لحاظ منطقی نسبت عموم خصوص مطلق بین مصادیق آن دو برقرار باشد.^۳

۳- عام مؤخر از خاص باشد.^۴

۴- امکان نسخ حکم اول وجود داشته باشد.

۵- از جهت سند هر دو قطعی باشند.

^۱ - ر.ک: معالم الدین، حسن بن زین الدین، بناء عام بر خاص.

^۲ - اصول فقه، مظفر، ج ۱، دوران بین تخصیص و نسخ، ص ۱۶۴ و معالم الدین، حسن بن زین الدین، بناء عام بر خاص.

^۳ - اصول فقه، مظفر، ج ۱، دوران بین تخصیص و نسخ، ص ۱۶۴.

^۴ - ا. ا. :

۶- عمل به حکم (یا فرمان) بر ما واجب باشد.

۷- صادر کننده حکم (یا فرمان) حکیم و عاقل باشد.

۸- در مقام عمل به تکلیف، جمع بین دو حکم در مورد مصادیق مشترک ممکن نباشد.

صاحب معالم، محقق، علامه، اکثر علماء، صاحب کفایه و مظفر در اصول فقه تخصیص را ترجیح داده اند^۱ و عده ای هم عام را موجب نسخ خاص می دانند. محقق این قول را به شیخ نسبت داده، کلام علم الهدی ظهور در این داشته ابی المکارم بن زهره نیز تصریح به آن دارد.^۲

برای حل مشکل، نیاز به معیاری صحیح است لذا با استناد به عقل، پی جوی آن معیار هستیم.

در اولین قدم، دو شرط ۲ و ۳ را برمی داریم تا بحث مقداری گسترده شود. بعد برای به دست آوردن حکم عقل در مقام عمل به تکلیف، شرط می کنیم که عملکرد عرف و عوامل دیگر در این قسمت لحاظ نمی شود. پس از لحاظ منطقی، بین این دو حکم از جهت مصادیق خود، یکی از نسبت های زیر برقرار است:

۱- عموم خصوص من وجه ۲- عموم خصوص مطلق ۳- تساوی ۴- تباین (که در این

بحث مورد نیاز نمی باشد).

چون از لحاظ زمانی یکی از دو حکم اول و دیگری بعداً صادر شده، پس برای هر کدام از سه مورد، دو حالت پیش می آید که ضمن مثال، شش صورت ممکن بیان می شود:

اول می گوید همه علماء را اکرام کن (عام ۱) و بعد می گوید هیچ فاسقی را اکرام نکن. (عام ۲)

اول می گوید هیچ فاسقی را اکرام نکن (عام ۲) و بعد می گوید همه علماء را اکرام کن. (عام ۱)

^۱ - ر.ک: معالم الدین، حسن بن زین الدین، بناء عام بر خاص و کفایة الاصول، آخوند خراسانی، تعارض عام و خاص و اصول فقه، مظفر، ج ۱، دوران بین تخصیص و نسخ، ص ۱۶۴.

^۲ - ... بن زین الدین، بناء عام بر خاص.

اول می‌گوید همه انسان‌ها را اکرام مکن (عام) و بعد می‌گوید هیچ فاسقی را اکرام نکن (خاص)

اول می‌گوید هیچ فاسقی را اکرام نکن (خاص) و بعد می‌گوید همه انسان‌ها را اکرام کن. (عام)

اول می‌گوید همه انسان‌ها را اکرام کن (عام ۳) و بعد می‌گوید هیچ ناطقی را اکرام نکن. (عام ۴)

اول می‌گوید هیچ ناطقی را اکرام نکن (عام ۴) و بعد می‌گوید همه انسان‌ها را اکرام کن. (عام ۳)

می‌دانیم که در هر یک از شش صورت، میان دو حکم مختلف، مصادیق مشترکی وجود دارد لذا در زمان عمل کردن به فرمان (یا حکم) دچار تعارض می‌شویم که در مورد مصادیق مشترک، به کدام یک عمل کنیم، زیرا انجام هر دو فرمان در مورد مصادیق مشترک، برای ما مقدور نمی‌باشد. و از طرفی تا زمانی که مرجحی نداریم نمی‌توانیم به یکی از آن دو عمل کنیم لذا دنبال مرجح عقلی می‌گردیم.

چون این دو از نظر زمانی تقدم و تأخر دارند و از طرفی جائز است که شارع یا قانون‌گذار فرمانی دهد و بعداً حتی نقیض آن را فرمان دهد و این کار وقوع هم پیدا کرده^۱ (و این به خاطر مصلحت‌های خاص نسخ می‌باشد)، پس وقتی تعارض بین دو فرمان، بر سر مصادیق مشترک پیش آید ما به حکم عقل فرمان دوم را مقدم بر اولی می‌کنیم. یعنی معیار ترجیح از نظر عقل، تأخر زمانی است. پس:

حکم ۱: در مورد مصادیق مشترک، حکمی که بعداً صادر شده مقدم است و حکم اولی را در مورد این مصادیق ساقط می‌کند.

اما در بعضی از صورت‌ها، یکی یا هر دو فرمان دارای مصادیقی می‌باشد که فرمان دیگر شامل آن مصادیق نمی‌باشد. با توجه به این که باید در مورد تمام مصادیق فرمان را اجرا

^۱ - ... بن زین الدین، نسخ.

کنیم، و از طرفی از نظر عقلی اشکالی وجود ندارد که فرمان دوم، حکم فرمان اول را در مورد بعضی یا تمام مصادیق آن ساقط کند پس اگر در مورد بعضی مصادیق حکم اول، حکم را ساقط کرد، دلیل نمی‌شود که در مورد سایر مصادیق حکم اول هم، حکم را از بین ببرد. پس در مصادیق^۱ غیر مشترک هیچ محذور عقلی وجود ندارد. لذا:

حکم ۲: مصادیق غیر مشترک، چه در فرمان اول باشند و چه در فرمان دوم، به حکم خود هر کدام از آن مصادیق عمل می‌شود.

پس نتیجه می‌گیریم که در تعارض دلالتی بین دو دلیل، اصل و معیار، مجموع حکم ۱ و حکم ۲ می‌باشد و هرگاه دلیل شرعی معتبر دیگری، معارض با این اصل داشته باشیم، با این اصل مقدم می‌شود. (که معمولاً با برداشتن یکی از برداشتن یکی از شرط‌ها، بحث را از محل نزاع خارج می‌کند)

تذکره ۱: در این اصل فرقی نمی‌کند که حکم دوم قبل از حضور وقت عمل به حکم اول باشد یا بعد از آن^۲ چون نه اجتماع حسن و قبح پیش می‌آید^۳ و نه اجتماع مفسده و مصلحت و نه این که فرمان اول لغو باشد.^۴ به دلیل اینکه: ما یقین داریم که شارع، عاقل و حکیم است. پس هر فرمانی یا حکمی که صادر می‌کند بر اساس مصلحت و حکمتی است^۵ که خودش می‌داند و لازم هم نیست که آن را به ما هم بگوید. پس جایز است به خاطر حکمتی (پنهان از نظر ما) فرمان به چیزی دهد و بعد به خاطر حکمتی دیگر (پنهان از نظر ما) جایز است که همان فرمان را نسخ کند، هر چند وقت عمل به فرمان اول نرسیده باشد. و چون هر دو فرمان او مصلحت و حکمتی جداگانه داشته اند، پس عقلاً اجتماع حسن و قبح پیش نمی‌آید.

۱- ر.ک: کفایة الاصول، آخوند خراسانی، تعارض عام و خاص.

۲- ر.ک: معالم الدین، حسن بن زین الدین، نسخ.

۳- اصول فقه، مظفر، ج ۲، امکان نسخ قرآن، ص ۵۳، و ر.ک: معالم الدین، حسن بن زین الدین، نسخ.

۴- ر.ک: معالم الدین، حسن بن زین الدین، بناء عام بر خاص.

۵- معالم الدین، حسن بن زین الدین، نسخ.

و اگر حسن و قبح، تابع مصلحت و مفسده باشد و حسن و قبح فقط در مورد عمل به فعل به وجود آید.^۱ پس چون وقت عمل به حکم اول نرسیده بنابراین در مورد فعل اول حسن یا قبحی به وجود نمی‌آید تا اجتماع هم پیش آید.

از طرف دیگر چنان سند دلیل‌ها قطعی است و این فرمان حتماً از شارع حکیم صادر شده و ما حکمت تمام کارهای او را نمی‌دانیم، پس حکم به لغو بودن حکم اول، باطل است. و قبح تدخیر بیان از وقت حاجت هم پیش نمی‌آید.^۲

تذکره ۲: اگر کسی استدلال کند که نسخ کلاً باطل است زیرا شارع حکیم است و فرمانی نمی‌دهد که خودش بعداً حرف خودش را ابطال کند، پس فقط تخصیص داریم و نسخی نداریم. گفته می‌شود که در تخصیص هم به هر صورت دو حکم مختلف در مورد مصادیق مشترک وجود دارد، پس حکمت شارع ایجاب می‌کند که تخصیص هم کلاً باطل باشد. در حالی که هم نسخ و هم تخصیص، به خاطر حکمت‌هایی خاص، اتفاق هم افتاده‌اند.^۳

تذکره ۳: از مجموع گفته‌ها معلوم می‌شود که معیار ما، عمل کردن به هر دو دلیل نیست تا ملاک برای جمع بین دو دلیل، درحالی که نسخ امکان دارد، مقدم کردن اظهر باشد.^۴ چون ما عام را از جهت دلالت ظنی نمی‌دانیم که با بودن خاص، به خاطر اظهریت آن، مقدم بر عام شود. و از اینجا مشخص می‌شود که بحث از مجاز بودن عام، در بقیه افراد، بعد از تخصیص^۵ جایی ندارد. چون هم قبل و هم بعد از تخصیص حقیقت است. پس بحث حجیت عام بعد از تخصیص و حجیت ظواهر هم معلوم می‌شود.

^۱ - همان.

^۲ - ر.ک: اصول فقه، مظفر، ج ۲، تفاوت حکومت و تخصیص، صص ۲۱۹-۲۲۴.

^۳ - ر.ک: معالم الدین، حسن بن زین الدین، نسخ.

^۴ - ر.ک: اصول فقه، مظفر، ج ۲، تفاوت حکومت و تخصیص، صص ۲۱۹-۲۲۴ و ج ۲ جمع عرفی، صص ۲۳۳-۲۳۵.

^۵ - ر.ک: معالم الدین، حسن بن زین الدین، عام، بعد از تخصیص.

تذکره^۱: سیره شارع و عرف عقلا، نوعاً چنین بوده و هست که اول عام ذکر می‌شود و بعداً خاص آورده می‌شود^۱ تا مخصص آن باشد. یعنی بعضی مصادیق را از تحت آن حکم خارج کند. (این به خاطر مصلحت‌هایی است که در این گونه موارد وجود دارد) و این کار با این قاعده و معیار عقلی هماهنگی کامل دارد و شاید در عرف عقلا هم، به خاطر درک ارتکازی این قاعده عقلی، این کار را بیان کنند و بعد عامی را بیاورند. چون از عرف آن زمانی برای این نوع تخصیص و جمع کردن، چیری به ما نرسیده است و گرنه در این نوع جمع کردن هم اختلاف پیش نمی‌آمد و چون تخصیص در جایی هست که عام از نظر زمانی قبل از خاص صادر شود، پس لازم هست که برای تخصیص، خاص مؤخر باشد.

تذکره^۵: تخصیص و نسخ هر کدام جای خود را دارند و این دو با هم متعارض نیستند تا گفته شود با امکان تخصیص، نسخ باطل است یا تخصیص اولویت دارد.^۲ زیرا در واقع، نسخ اصطلاحی و تخصیص اصطلاحی، دو قسم از اقسام نسخ منطقی یعنی ساقط کردن حکم هستند. یعنی اگر حکم اول، در مورد تمامی مصادیق ساقط شود، نسخ است و اگر در مورد بعضی از مصادیق ساقط شود، تخصیص است. نه این که از نظر زمانی نسخ باشد. بلکه می‌تواند داخل در زمان یا به داخل در زمان یا به خاطر حکمتی خاص، قبل از رسیدن زمان آن باشد.

تذکره^۶: چون حجیت خبر واحد، توسط دلایل شرعی اثبات می‌شود،^۳ بنابراین از نظر عقلی اشکالی ندارد که خبر واحد بتواند حکمی را در بعضی یا تمام مصادیق آن ساقط کند. یعنی تخصیص زده یا نسخ کند. ولی وقتی دلیل شرعی معتبر دیگری ارائه شود که خبر واحد نمی‌تواند نسخ قرآن باشد^۴ و فقط می‌تواند مخصص عمومات قرآنی باشد،^۵ پس شرط امکان

۱ - اصول فقه، مظفر، ج ۱، دوران بین تخصیص و نسخ، ص ۱۶۴.

۲ - ر.ک: معالم الدین، حسن بن زین الدین، عام به خاص.

۳ - رسائل، شیخ انصاری، حجیت خبر واحد و اصول فقه، مظفر، ج ۲، ادله حجیت خبر واحد، صص ۶۹ به بعد.

۴ - ر.ک: معالم الدین، حسن بن زین الدین، تخصیص کتاب به وسیله اخبار.

۵ - معالم الدین، حسن بن زین الدین، فقه، ج ۱، دوران بین تخصیص و نسخ، ص ۱۶۴.

امکان نسخ از بین رفته و از محل نزاع خارج می‌شود. یا به تعبیری دیگر، ادله حجیت خبر واحد می‌گوید: خبر واحد وقتی حجت است که فقط مخصص باشد و وقتی که بخواید ناسخ باشد، حجیت ندارد.

نتیجه: در این بخش با توجه به گفته‌های قبلی، می‌توانیم تکلیف خودمان را در مورد هر کدام از صورت‌های شش‌گانه مشخص کنیم: (این جا حسب موارد مورد نیاز مطرح می‌شود) صورت ۶: چون همه مصادیق مشترک‌اند. پس فرمان دوم را اطاعت کرده، همه انسان‌ها را اکرام می‌کنیم.

صورت ۵: چون همه مصادیق مشترک‌اند، پس فرمان دوم را اطاعت کرده، هیچ ناطقی را اکرام نمی‌کنیم.

صورت ۳: چون فرمان اول بعضی مصادیق غیر مشترک دارد، به آن عمل می‌کنیم یعنی انسان‌های غیر فاسق را اکرام می‌کنیم. و در مصادیق مشترک، به فرمان دوم عمل می‌کنیم یعنی انسان فاسق را اکرام نمی‌کنیم. پس در مجموع انسان غیر فاسق را اکرام می‌کنیم و انسان فاسق را اکرام نمی‌کنیم. و این همان تخصیص اصطلاحی است.

صورت ۱: چون هر کدام از آن دو، مصادیق غیر مشترک دارند، به حکم مخصوص هر کدام از مصادیق غیر مشترک عمل می‌کنیم. یعنی عالم غیر فاسق را اکرام می‌کنیم و فاسق غیر عالم را اکرام نمی‌کنیم. و در مصادیق مشترک به فرمان دوم عمل می‌کنیم که عالم فاسق را اکرام نمی‌کنیم. و پس در مجموع عالم غیر فاسق را اکرام می‌کنیم و فاسق غیر عالم یا عالم را اکرام نمی‌کنیم.

صورت ۲: چون هر کدام مصادیق غیر مشترک دارند، به حکم هر کدام از مصادیق غیر مشترک عمل می‌شود یعنی فاسق غیر عالم را اکرام نمی‌کنیم و عالم غیر فاسق را اکرام می‌کنیم. و در مورد مصادیق مشترک به فرمان دوم عمل می‌کنیم و عالم فاسق را اکرام می‌کنیم پس در مجموع عالم فاسق و غیر فاسق را اکرام کرده و فاسق غیر عالم را اکرام نمی‌کنیم.

تذکره ۷: و از این جا فهمیده می‌شود که در صورت ۱ و ۲ که نسبت عموم خصوص من وجه داشتند، لازم نیست که یکی را عام و دیگری را خاص بگیریم، تا دنبال مرجعی هم بگردیم

که کدام عام و کدام خاص است،^۱ و بعد خاص را مقدم بر عام کنیم، چون در مصادیق غیر مشترک، به حکم هر کدام از آنها جداگانه عمل می‌شود.

صورت ۴: (مهم ترین بخش که غرض اصلی، پرداختن به آن بوده است) چون فرمان دوم، بعضی مصادیق غیرمشترک دارد به آن عمل می‌شود یعنی انسان غیر فاسق را اکرام می‌کنیم و در مورد مصادیق مشترک، به فرمان دوم عمل می‌شود یعنی انسان فاسق را اکرام می‌کنیم. پس در مجموع انسان غیر فاسق و انسان فاسق را اکرام می‌کنیم یعنی به تمامی فرمان دوم عمل کرده و فرمان اول را کنار می‌گذاریم. و این همان معنی نسخ است.

توجه: از این قسمت به بعد فقط در مورد صورت چهارم تذکراتی داده می‌شود. تذکره ۸: اگر سند دلیل اول ظنی باشد، دلیل دوم از جهت سند، چه ظنی و چه قطعی باشد، طبق معیار، ناسخ دلیل اول است.

اگر سند دلیل اول قطعی، ولی سند دلیل دوم شنی باشد، چون دلالت آن هم ظنی استریال نمی‌تواند دلیل قطعی را که دلالت قطعی دارد، نسخ کند^۲ پس احتمال نسخ وجود ندارد ولی تخصیص هم نمی‌خورد زیرا:

الف) طبق مبنای ما، اگر قدرت بر نسخ داشت، ناسخ می‌باشد ولی چون این قدرت را ندارد در تعارض کامل با دلیل قطعی است که باید رد شود. چون طبق دلائل حجیت دلیل‌های ظنی، وقتی به دلیل ظنی می‌توان عمل کرد که متعارض از دلیل‌های قطعی نداشته باشد. (به تذکره ۶ مراجعه شود)

ب) اگر معیار را اظهر بودن بگیریم، باز هم نمی‌توان تخصیص زد، زیرا سند و دلالت دلیل اول قطعی است و سند و دلالت دلیل دوم ظنی، پس دلیل دوم معارض با دلیل اول نیست که بخواهیم بین آن دو جمع کنیم بلکه به علت مخالفت با دلیل قطعی رد می‌شود.

به این نکته توجه شود که در بحث تخصیص عام قرآنی توسط خبر واحد متأخر، استدلال می‌شود که هر چند دلیل اول قطعی است ولی دلالت آن ظنی است اما دلالت خبر واحد

۱- ر.ک: اصول فقه، مظفر، ج ۲، جمع عرفی، صص ۲۳۳-۲۳۵..

۲- ... بن زین الدین، نسخ.

روش تخصیص، راهی نادرست است زیرا اولاً در عرف عقلاً چنین روش جمعی ثابت نشده، (مخصوصاً در جایی که امکان نسخ وجود دارد) ثانیاً اصلاً امکان جمع وجود ندارد. (چنانچه گذشت که از نگاه هر دو معیار جمع، تخصیص در این جا نادرست است).